

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/07/26

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

مقصد سوم که مرحوم محقق صاحب شرایع در ذیل سبب ششم ذکر کردند، ده تا مسئله را در زیر مجموعه خود داشت و دارد. [1] مسئله چهارم که محور بحث است این است که اختلاف در دین آیا طلاق است یا فسخ؟ یکی از اسباب حرمت ازدواج «کفر» است، این هم حدوثاً مانع ازدواج است و هم بقائاً؛ اگر در طلّیعه امر خواست با یک کافری ازدواج کند، صحیح نیست - حالا اگر کافر کتابی باشد و عقد انقطاعی باشد، بحث آن گذشت - حدوثاً بخواهد ازدواج کند، عقد صحیح نیست. بقائاً بخواهد به زندگی زن و شوهریشان ادامه بدهند هم باطل است. آیا اختلاف در دین، ارتداد «أحد الزوجین» که باعث بطلان عقد است، این به منزله موت «أحدهما» است یا به منزله طلاق است؟ اگر به منزله موت بود؛ چه قبل از نکاح لغوی و چه بعد از آن، تمام مهر ثابت است، یک؛ و جزء دین است، دو؛ و مقدم بر ثلث و میراث است، سه. اگر ارتداد به منزله موت باشد، این احکام بر آن بار است؛ تمام مهر مستقر است چه آمیزش شده باشد و چه نشده باشد و مقدم بر ثلث است، چه اینکه مقدم بر میراث هم هست و اگر چنانچه به منزله طلاق باشد، بین ارتداد قبل از آمیزش و ارتداد بعد از آمیزش فرق است.

اینکه مرحوم محقق اصل فسخ را بدون تردید مطرح می‌کند؛ اما در مسئله مهر بین قبل از آمیزش و بعد از آمیزش فرق می‌گذارد و اسنادش را به جمهور می‌دهد و می‌گوید این مشهور بین اصحاب است و اظهار نظر نمی‌کند؛ برای اینکه روشن نیست که آیا ارتداد «أحد الزوجین» به منزله مرگ اوست، چه اینکه بعضی از آثارش در روایات هست؛ یا به منزله طلاق است، چه اینکه بعضی از تشبیهاتش در نصوص هست؛ این منشأ اختلاف فقها (رضوان الله علیهم) در ترسیم حکم مهریه است. پس اصل فسخ به وسیله ارتداد «أحد الزوجین»، این مفروغ عنه است. در کیفیت پرداخت مهریه وجوهی است که روشن نیست ارتداد، حکم مرگ را دارد یا حکم طلاق را؟! از بعضی از نصوص برمی‌آید که ارتداد به منزله موت است؛ یعنی اگر - معاذالله - یک مسلمانی ارتداد فطری پیدا کرد، اموال او بین ورثه او در همان وقت تقسیم می‌شود. از این حکم معلوم می‌شود که ارتداد به منزله موت است.

یک وقت است کسی - معاذالله - بهایی «بالأصل» است؛ یعنی پدرش بهایی بود، مادرش بهایی بود و او متولد شد، بله او مالک می‌شود همان طوری که سایر ملحدان و وثنیون مالک می‌شوند؛ اما اگر - معاذالله - کسی مسلمان بود و بهایی شد، تمام اموالش «فی الفور» منتقل به ورثه‌ی او می‌شود، او مالک نیست و از آن لحظه به بعد معامله با او باطل است؛ چون مالک نیست و اگر معامله کرد این معامله فضولی است، ورثه باید اجازه بدهند، این به منزله موت است.

روایات، این قسمت را دارد که ارتداد مسلمان فطری - معاذالله - حادث شد، این به منزله موت است؛ اموالش به ورثه منتقل

می‌شود و او حق معامله ندارد و اگر معامله کرد این عقد، فضولی است و امضای آن نیاز به اجازه ورثه دارد. براساس این مبنا اگر چنانچه «أحد الزوجین» مرتد شد، تمام مهر باید به زوجه برگردد؛ چه قبل از آمیزش و چه بعد از آمیزش باید؛ چون به منزله موت است. اما در بعضی از روایات جریان ارتداد به منزله طلاق تلقی شده است؛ اگر به منزله طلاق تلقی شده باشد، بین قبل از آمیزش و بعد از آمیزش فرق است. چون حکم روشنی در باب نیست و حداکثر از تنزیل و تشبیه بخواهند استفاده کنند؛ لذا چند قول در مسئله پیدا شد. گرچه معروف بین اصحاب (رضوان الله علیهم) این است که اگر ارتدادي رخ داد، قبل از آمیزش بود نصف مهر و بعد از آمیزش بود تمام مهر. در بعد از آمیزش فرقی نیست، چون بعد از آمیزش، هرگونه افتراقی بین زن و شوهر حاصل شود؛ چه با موت، چه با طلاق و چه با ارتداد، تمام مهر را باید بپردازند؛ چون یک طایفه از نصوص معتبر صحیح دارد که اگر چنانچه آمیزش شد «وجب المهر». پس هر حادثه‌ای از این حوادث سه‌گانه: «موت»، «طلاق»، «اختلاف دین»، هر کدام پیش بیاید اگر بعد از آمیزش باشد، تمام مهر را باید بپردازد، در این اختلافی نیست، تمام اختلاف در قبل از آمیزش است. در قبل از آمیزش اگر مرگ اتفاق افتاد، طبق روایاتی که داریم این دین است و باید همه‌اش را بپردازد و اگر طلاق بود، طبق نصوصی که داریم نصف مهر را باید بپردازد، این روشن است. و چون درباره ارتداد نص خاصی نیست؛ لذا معروف بین اصحاب این را شبیه به طلاق می‌دانند که مرحوم محقق نقدی دارد. برخی‌ها شبیه طلاق نمی‌دانند، می‌گویند فسخ است و فسخ حکم خاص خودش را دارد، در فسخ هر چیزی باید به صاحب اصلی‌اش برگردد و چیزی را زن تحویل مرد نداد؛ لذا هیچ طلبی ندارد.

عبارت مرحوم محقق (رضوان الله علیه) این بود: «الرابعة اختلاف الدین فسخ لا طلاق»، این حکم را ایشان روشن کردند که طلاق نیست؛ اما فسخ است یا به منزله موت؟ این نظر می‌خواهد. فرق جوهری این سه عنوان این است که مرگ یک حادثه طبیعی است، وقتی اتفاق افتاد این پیامدها را به همراه دارد، فسخ هم شبیه این حادثه است، اگر اتفاق افتاد این پیامدها را به همراه دارد؛ اما طلاق مثل عقد، قولی است با فعل حاصل نمی‌شود، یک؛ انشایی ویژه دارد، دو؛ حضور شاهدین مطرح است، سه؛ در مواقع غیر طهر باید باشد، چهار؛ این احکام خاص خودش را دارد؛ نه مرگ به طلاق شبیه است و نه فسخ، طلاق یک حکم خاص خودش را دارد. آن عقد می‌خواهد، این ایقاع می‌خواهد. این باید طهر غیر مواقعه باشد، حضور عدلین باشد، آن مجری طلاق باید یا خودش زوج باشد یا وکیل زوج باشد. پس بین طلاق، و بین موت و فسخ خیلی فرق است. اما در این احکام گاهی ممکن است برخی‌ها شبیه هم باشند. فرمودند: «اختلاف الدین فسخ لا طلاق»؛ یعنی در این جهت نیست. «فإن كان من المرأة»؛ اگر این اختلاف دین، این ارتداد - معاذ الله - از طرف زن بود قبل از آمیزش «سقط به المهر»؛ این قولی است که جملگی بر آن هستند؟ یا نه نصف مهر را باید بپردازد؟ چرا «سقط به المهر»؟! اینجا چون می‌گویند فسخ است، در فسخ عوضین به صاحبانشان برمی‌گردند. آن که مهر را باید بدهد، اگر داد حق استرداد دارد، اگر در ذمه او دین بود می‌تواند نپردازد. زن چیزی نداد که بگیرد، زن تملیک کرد، ولی تصرف نداد. بنابراین زن آنچه را که باید ببرد به همراه می‌برد «من البکاره»، مرد آنچه را که داد یعنی نصف مهر می‌تواند استرداد کند و اگر نداد می‌تواند ندهد؛ معنای فسخ این است. اگر ما در روایت داشتیم که ارتداد فسخ است، احکام فسخ بر آن بار بود؛ اما گفتیم «فُرّق بینهما» آنچه که در بحث قبل از روایت خواند شد این بود که امام (سلام الله علیه) فرمود با حادث شدن پدیده‌ی تلخ ارتداد «فُرّق بینهما». این تفریق، جامع بین موت و طلاق و فسخ است، فسخ یک حکم خاص خودش را دارد. اگر چنانچه فسخ شد، بله احکام فسخ بار است و هر چیزی به صاحبش برمی‌گردد. پرسش: ...؟ پاسخ: نه، روایات

که نفرمود تفريق همان فسخ است، اين معني لغوي خودش را دارد. اگر نفرمود «فُرَّق» در فقه يك عنوان خاصي نداريم در قبال طلاق و فسخ و موت كه يك چيزي به عنوان «تفريق»، تا وقتي گفته شد تفريق، يعني فسخ؛ اما اگر گفته شود فسخ، فسخ يك حكم خاص خودش را دارد. آنكه در روايت بود تفريق بود؛ لذا مرحوم محقق نقدي دارد و مرحوم صاحب جواهر در جريان بعد از آميزش، سه قول مطرح كرد و قبل از آميزش اقوالي هم هست. [2] نفرمود: «اختلاف الدين فسخ لا طلاق فإن كان من المرأة قبل الدخول سقط به المهر»، چرا؟ چون فسخ است و فسخ اين است كه هر كالايي به صاحب آن برميگردد. مرد اگر مَهرِيه را داد مي تواند استرداد كند و اگر نداد مي تواند ندهد. زن بضع را تملك كرد و چيزي هم تصرف نداد و الآن هم مي تواند تصرف ندهد، همين! «و إن كان من الرجل»؛ اگر اين ارتداد از مرد بود، قبل از آميزش «فنصفه». شما از يك طرف مي گوييد اختلاف دين فسخ است، از طرفي مي گوييد اگر ارتداد قبل از آميزش بود نصف مهر را بپردازد؛ حرفتان حرف فسخ است، فكرتان فكر طلاق، اين چه طرز فكري است؟! يك طوري فكر كنيد كه حرف زديد! يك طوري حرف بزنيد كه فكر مي كنيد! مي گوييد فسخ است و حكم طلاق را بار مي كنيد! اين ناهماهنگي بين قول و فكر براي آن است كه خوب دقت نكرديد. اگر گفتيد فسخ است بايد پاي آن بايستيد! اگر فكر طلاق در ذهنتان است بايد مواظب زبانتان باشيد! لذا مرحوم محقق (رضوان الله عليه) مي فرمايد گرچه اين معروف بين اصحاب است، ولي جاي تأمل است؛ چون شما از يك طرف مي گوييد فسخ است و از يك طرف حكم طلاق را بار مي كنيد! «و إن كان من الرجل فنصفه علي قول مشهور»؛ يعني خيلي مورد پسند ما نيست. اين است كه مرحوم صاحب جواهر مي فرمايد سه قول در مسئله است: يكي اين است كه اين را شبیه طلاق مي دانند، يكي اينكه اين فسخ است، چكار به طلاق دارد؟! يكي هم به عنوان تراحم حقوقي، جمع بين حقين آمدند گفتند اين زن را همين طور كه نمي شود رها كرد! عقدي كه خوانده شد در عقد، مَهرِيه را تملك كردند به زن، اين زن مالك مهر شد؛ منتها ملكش نسبت به نصف مهر مستقر است، نسبت به تمام مهر متزلزل به دخول است، شما همين طور رها كنيد كه نمي شود! مي بينيد اين گروه سوم هم دستشان خالي است. صرف تراحم حقوقي، جمع حقوقي، عدل و انصاف اين يك مقدار به ذهن نزديك مي آيد، ولي سند مي خواهد. بعضي از نصوص است كه مي تواند پشتوانه اين اقوال باشد، به هر حال اگر آدم يك روايتي پيدا كرد، پشتوانه دارد. آن روايت ها كه مي گويد اگر كسي مرتد شد فوراً اموالش به ورثه مي رسد؛ يعني ارتداد، مرگ است؟! اگر مرگ بود تمام مهر را بايد به زن بدهد، بين آميزش و قبل از آميزش و بعد از آميزش فرقي نيست، اين دين است. يك سلسله احكامي در موت هست كه مخصوص خود موت است. اگر عقدي واقع شد و قبل از آميزش، زوج بميرد، تمام مهر دين اوست، قبل از ثلث و قبل از ميراث بايد به او بپردازد؛ اينكه در طلاق نيست! اين كه در فسخ نيست! ما هم يك قاعده كلي نداريم كه «الموت كذا»؛ در خصوص ارتداد است كه بله اگر كسي - معاذ الله - مرتد شد اموالش به ورثه مي رسد. ما مي توانيم استيناس كنيم و استيناس در جايي است كه ما يك دليل معتبري داريم كه در تأييد و تقويت آن، استيناس سهمي دارد؛ اما فقه را بخواهيم با استيناس حل كنيم اينكه شديني نيست! بله، اين يك احتمال ذوقي است. اگر عموم منزله بود مي شد استدلال كنيم؛ نه عموم منزله است و نه تحليل.

بنابراين اگر مرگ حاصل شد، نسبت به انتقال اموالش به ورثه حرفي در آن نيست، چون منصوص است؛ اما تمام مهر به منزله دين است و بايد قبل از ثلث و ارث به زن داده شود كه استفاده نمي شود. برخي از روايات از آن استشمام مي شود كه ارتداد به منزله موت است مثل همين؛ بعضي از روايات از آن استشمام مي شود كه ارتداد به منزله طلاق است

که الآن مي‌خوانيم. آن‌گاه آن بزرگواراني که گفتند اگر چنانچه قبل از آمیزش شد نصف مهر، بعد از آمیزش شد تمام مهر، این از آن تشبیه بر مي‌آید. مستحضری که تمام آن گره‌ی کور برای قبل از آمیزش است؛ چون بعد از آمیزش تمام مهر مستقر مي‌شود، بعد از آمیزش مشکلی نیست. اینکه ملاحظه مي‌فرمایید مرحوم محقق در متن شرایع دارد اگر این ارتداد قبل از آمیزش بود، نصف مهر باید بپردازد «علي قول مشهور» که خودش شک دارد به دیگری نسبت مي‌دهد؛ برای اینکه ما دلیل نداریم مطلقاً که اگر هر افتراقی بین زن و شوهر حاصل شد و قبل از آمیزش بود، نصف مهر را باید بپردازد، چنین مطلقی ما نداریم؛ اما نسبت به بعد از آمیزش «بالقول المطلق» تمام مهر را باید بپردازد، اختلافی نیست، «علي قول مشهور» نیست، بلکه قول مطلق است.

پس «هاهنا آموز»: یکی اینکه بعد از آمیزش، تمام مهر را باید بپردازد و دین است و قبل از ثلث است و قبل از میراث؛ روایات فراوانی است و مورد اتفاق اصحاب هم هست، بعضی از این روایات را هم مي‌خوانیم. آنکه دست ما خالی است امری دیگر است و آن این است که اگر قبل از آمیزش این امر پیش آمد چه باید کرد؟ آیا به منزله موت است یا به منزله طلاق؟ اما آن قسم اول که وضع روشنی دارد آن را الآن بخوانیم که نسبت به آن فراغت حاصل شود که بعد از آمیزش تمام مهر هست. هرگونه افتراقی بین زن و شوهر پدید بیاید «من الموت و الطلاق و الفسخ»، تمام مهر مستقر است؛ زیرا صرف آمیزش باعث استقرار تمام مهر است.

روایاتی را مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در کتاب شریف وسائل، جلد 21 در بحث ابواب مهوور صفحه 319 و 320 باب 54 این روایات را نقل می‌کند، نه‌تا روایت است. چون روایات صحیح و معتبر در آن هست و کثیر هم هست، نیازی ندارد که ما درباره اسنادش جداگانه بحث کنیم.

روایت اول آن را که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) [3] از «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ» که معتبر و صحیح هست، از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می‌کند. می‌گوید من نشسته بودم از مردی سؤال کردند که «تَزَوَّجَ امْرَأَةً» و این زن وارد شد و این مرد با او تماس نگرفت، «وَلَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا حَتَّى طَلَّقَهَا هَلْ عَلَيْهَا عِدَّةٌ مِنْهُ؟»؛ حضرت فرمود نه، «إِنَّمَا الْعِدَّةُ مِنَ الْمَاءِ قَبْلَ أَنْ يَنْقَضَ فَإِنْ كَانَ وَاقِعًا» اما انزالی نشد، چه؟ فرمود قاعده کلی این است که اگر آمیزش شد «وَجِبَ الْفُسْلُ وَالْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ». اینکه در بحث قبل اشاره شد به اینکه فسخ طلاق نیست تا عده داشته باشد؛ یعنی آن عده‌ی مصطلح طلاق که در طلاق رجعی گفتند زن در مطلقه رجعی «المطلقة الرجعية زوجة» [4] و تمام احکام زوجیت بر او بار است و اگر شخص خواست با خواهر او ازدواج کند حق ندارد، این احکام عده، اینها بر فسخ بار نیست. اما اصل عده بعد از آمیزش لازم است «صوناً عن اختلاط المياه»، نه آن عده مصطلح طلاق، در فسخ باشد. در فسخ مرحوم محقق دارد که عده باشد و در روایت هم دارد که عده باشد؛ اما برای بعد از آمیزش است. این حکم جامع است بین موت و طلاق و فسخ «صوناً عن اختلاط المياه» اگر آمیزش شد یک مدتی باید صبر کند بعد ازدواج کند. این از آن باب است.

روایت سوم این باب که مرحوم کلینی [5] «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ» نقل می‌کند از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) این است که فرمود: «فِي رَجُلٍ دَخَلَ بِامْرَأَةٍ» حضرت

فرمود: «إِذَا تَقَى الْخَتَانَانِ وَجِبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ».

روایت چهارم هم که مرحوم کلینی [6] از این بزرگواران نقل کرده است از «حفص» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: «إِذَا التَّقَى الْخَتَانَانِ وَجِبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ وَالْغُسْلُ».

روایت پنجم این باب که از «داود بن صرحان» نقل شده است حضرت فرمود: «إِذَا أُلْتُجَهُ فَقَدْ وَجِبَ الْغُسْلُ وَالْجُلْدُ وَالزَّجْمُ وَ وَجِبَ الْمَهْرُ»؛ چه در حلال و چه در حرام؛ منتها بعضی جاها «مهر المسمی» و در بعضی جاها «مهر المثل».

روایت ششم این باب که «یونس بن یعقوب» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می‌کند این است که «لَا يُوجِبُ الْمَهْرُ إِلَّا الْوَقَاعُ فِي الْفَرْجِ» و آمیزش واجب است.

روایت هفتم این باب که از «محمد بن مسلم» از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) نقل می‌کند این است که از حضرت سؤال کرد: «مَتَى يَجِبُ الْمَهْرُ فَقَالَ إِذَا دَخَلَ بِهَا» [7].

روایت هشتم این باب این است که «فِي رَجُلٍ دَخَلَ بِامْرَأَةٍ»؛ حضرت فرمود: «إِذَا التَّقَى الْخَتَانَانِ وَجِبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ».

روایت نهم که آخرین روایت این باب است که آن را نقل کرده است «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) این است که «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ مَتَى يَجِبُ عَلَيْهِمَا الْغُسْلُ؟» او از غسل سؤال می‌کند، از مهر سؤال نمی‌کند؛ ولی حضرت می‌فرماید: «إِذَا أَدْخَلَهُ وَجِبَ الْغُسْلُ وَالْمَهْرُ وَالزَّجْمُ» [8] در مسئله «زنا».

غرض آن است که بعد از آمیزش هیچ اختلافی نیست که تمام مهر باید باشد، فرقی بین موت و طلاق و فسخ نیست؛ عمده قبل از آمیزش است که اگر قبل از آمیزش این فسخ رخ داد چه باید کرد؟ آیا «ما هو المشهور» را باید گرفت؟ یا سقوط مهر را باید فتوا داد؟ یا جمع بین حقین؟

یک روایتی در کتاب «ارث» هست که تنزیل نیست، تعلیل نیست، بلکه یک استیناس تشبیهی است که مسئله فسخ را به طلاق شبیه می‌دانند؛ اگر این دلیل تام باشد، مسئله نصف مهر درست است و اگر دلیل تام نباشد باید به آن قواعد عامه فوق مراجعه کرد. در وسائل کتاب «ارث»؛ جلد 26 و سائل صفحه 27 روایت سه و چهار؛ عنوان باب هم این است «بَابُ حُكْمِ مِيرَاثِ الْمَرْتَةِ عَنْ مَلَّةٍ وَ عَنْ فِطْرَةٍ وَ تَوْبَتِهِ وَ قَتْلِهِ وَ عِدَّةِ زَوْجِيهِ وَ حُكْمِ تَوَارِثِ الْمُسْلِمِينَ مَعَ الْإِخْلَافِ فِي الْإِغْتِقَاءِ» [9] روایت سوم این باب که البته به آن شدت نیست، عبارت این است که مرحوم کلینی [10] «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَلَّادٍ الْحَنَاطِ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) «قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ لِمَنْ يَكُونُ مِيرَاثُهُ»، این برایشان مسلم است که این شخص که حالا مرتد شد از حوزه اسلام خارج شد، از حوزه حیات هم خارج شد. «فَقَالَ يَنْسَبُ مِيرَاثُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ» [11] این برای این که ارتداد به منزله موت است. حالا خیلی دلیلی بر تنزیل نیست و خیلی هم مورد استدلال ما هم نیست، عمده روایت چهارم این باب است.

روایت چهارم این باب که مرحوم کلینی [12] «عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» نقل می‌کند این است فرمود: «إِذَا ارْتَدَّ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ عَنِ الْإِسْلَامِ» - معاذ الله - «بَانَتْ مِنْهُ امْرَأَتُهُ»؛ همین که مرد مرتد شد، زن از او بینونت حاصل می‌کند و جدا می‌شود، «كَمَا تَبَيَّنَ الْمُطَلَّقَةُ»؛ مطلقه چطور «تَبَيَّنَ»، بانث هست و جدا می‌شود، این هم

همین‌طور است. این آیا تنزیل است؟ آیا تعلیل است؟ یا تشبیه «فی الجملة» است؟ فرمود همان‌طوری که مطلقه از مرد طلاق می‌گیرد و جدا می‌شود، اگر مرد مرتد شد زن هم از او جدا می‌شود، نه آن‌طوری که مرد مُرده است از او جدا شود، بلکه آن‌طوری که مرد او را طلاق داده باشد از او جدا می‌شود. این موهم آن است که فسخ قبل از آمیزش باعث استقرار نصف مهر است؛ چون برابر این روایت، وزان ارتداد وزان طلاق تلقی شده است؛ اما این روایت آن تاب و توان را دارد که در برابر آن شبهات قبلی بایستد یا در حدّ یک قول است؟ «فَإِنْ قُتِلَ أَوْ مَاتَ قَبْلَ الْقَضَاءِ الْعِدَّةِ»؛ اگر آن مرد کشته شد یا مُرد قبل از اینکه عده زن منقضی شود؛ چون یک مدتی او باید صبر کند تا همسر دیگری بگیرد، این زن از او در عده ارث می‌برد و آن مرد از این زن ارث نمی‌برد؛ چون مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. «وَلَا يَرِثُهَا إِنْ مَاتَتْ وَهُوَ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ» [13] غیر مسلمان از مسلمان ارث نمی‌برد؛ ولی مسلمان از غیر مسلمان ارث می‌برد. بعضی از احکامی که شبیه طلاق است بر آن مترتب شده است. تعبیر «بِأَنَّهُ» یعنی از او جدا شد، «تَبَيَّنَ» یعنی از او جدا می‌شود. همان‌طوری که مطلقه از شوهر جدا می‌شود، زنی که شوهرش مرتد شد این‌طور از شوهرش جدا می‌شود. این موهم آن است که ارتداد قبل از آمیزش باعث استقرار نصف مهر است. آن مسئله تراحم حقوق، جمع بین حقوق و مانند آن شاید این مطلب را تأیید کند. لذا اگر معروف بین اصحاب (رضوان الله علیهم) این شد که اگر ارتداد قبل از آمیزش بود نصف مهر مستقر می‌شود، أقرب به نظر می‌رسد.

-
- [1] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلی، ج 2، ص 240 و 243.
 - [2] جواهر الکلام، الشیخ محمدحسن النجفی، ج 30، ص 76 و 77.
 - [3] الکافی، الشیخ کلینی، ج 6، ص 109، ط.الاسلامیة.
 - [4] الاستبصار، شیخ الطائفة، ج 3، ص 333.
 - [5] الکافی، الشیخ کلینی، ج 6، ص 109، ط.الاسلامیة.
 - [6] الکافی، الشیخ کلینی، ج 6، ص 109، ط.الاسلامیة.
 - [7] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعاملی، ج 21، ص 320، ابواب المهور، باب 54، حدیث 7، ط آل البيت.
 - [8] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعاملی، ج 21، ص 320، ابواب المهور، باب 54، حدیث 9، ط آل البيت.
 - [9] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعاملی، ج 26، ص 25، ابواب موانع الارث من الکفر و القتل و الرقّ، باب 6، حدیث 1، ط آل البيت.
 - [10] الکافی، الشیخ کلینی، ج 7، ص 152، ط.الاسلامیة.
 - [11] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعاملی، ج 26، ص 27، ابواب موانع الارث من الکفر و القتل و الرقّ، باب 6، حدیث 3، ط آل البيت.
 - [12] الکافی، الشیخ کلینی، ج 7، ص 153، ط.الاسلامیة.
 - [13] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعاملی، ج 26، ص 27، ابواب موانع الارث من الکفر و القتل و الرقّ، باب 6، حدیث 4، ط آل البيت.